



سیر تحول اندیشه‌های جامعه‌شناسی محیط‌زیست: مروری تحلیلی بر دیدگاه‌های کلاسیک و معاصر

مریم طباطبایی مواهی^{۱*}، محمدرضا حسینی^۱، غلامرضا تاجبخش^۱

۱ - گروه آموزشی علوم اجتماعی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آیت الله العظمی بروجردی، بروجرد، ایران.

چکیده

بحران‌های محیط‌زیستی معاصر، از جمله تغییرات اقلیمی، تخریب منابع طبیعی، کاهش تنوع زیستی، آلودگی آب، خاک و هوا، بهره‌برداری ناپایدار از منابع و تخریب زیست بوم‌ها، فقط پدیده‌هایی طبیعی یا جهانی نیستند، بلکه نشان می‌دهند تبیین و مدیریت این چالش‌ها تنها با اتکا به علوم طبیعی و راهکارهای فنی امکان‌پذیر نیست. در این میان، جامعه‌شناسی محیط‌زیست، به‌عنوان یکی از حوزه‌های نوین علوم اجتماعی، با تمرکز بر تحلیل روابط متقابل جامعه و محیط‌زیست، نقش مهمی در تبیین ابعاد اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی بحران‌های محیط‌زیستی دارد. هدف این مقاله، مرور تحلیلی سیر تحول اندیشه‌های جامعه‌شناسی محیط‌زیست و بررسی دیدگاه‌های برجسته‌ترین اندیشمندان این حوزه از دوره کلاسیک تا نظریه‌های معاصر است. این پژوهش با روش مروری - تحلیلی و بر پایه مطالعه و تحلیل منابع معتبر علمی انجام شده است. در این راستا، دیدگاه‌های صاحب‌نظران از منظر تحول نگرش به رابطه انسان و طبیعت، مبانی نظری، نقاط اشتراک و افتراق و سهم آنان در شکل‌گیری جامعه‌شناسی محیط‌زیست تحلیل شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد این حوزه با گذار از رویکردهای انسان‌محور به رویکردهای بوم‌محور، چارچوبی جامع برای تبیین ریشه‌های اجتماعی بحران‌های محیط‌زیستی ارائه کرده است. همچنین، این بحران‌ها بیش از آنکه پیامد محدودیت‌های طبیعی باشند، حاصل تعامل ساختارهای اجتماعی، الگوهای توسعه، مناسبات اقتصادی، ارزش‌های فرهنگی، شیوه‌های حکمرانی و رفتارهای انسانی هستند. از این رو، تحقق توسعه پایدار مستلزم تلفیق دانش بوم‌شناختی و تحلیل‌های جامعه‌شناختی، تقویت مشارکت اجتماعی، اصلاح الگوهای تولید و مصرف و استقرار حکمرانی کارآمد محیط‌زیستی است.

اطلاعات مقاله

واژگان کلیدی:

بوم‌شناسی اجتماعی، توسعه پایدار، جامعه‌شناسی محیط‌زیست، حکمرانی محیط‌زیست، پارادایم نوین محیط‌زیستی، عدالت محیط‌زیستی.



مریم طباطبایی مواهی (نویسنده مسئول)
پست الکترونیک: marytbm61@gmail.com

۱- مقدمه

در دهه‌های اخیر، تشدید بحران‌های محیط‌زیستی در مقیاس محلی، ملی و جهانی، توجه پژوهشگران رشته‌های مختلف را به بازنگری در رابطه انسان و محیط‌زیست معطوف ساخته است. تغییرات اقلیمی، کاهش تنوع زیستی، تخریب جنگل‌ها و مراتع، فرسایش خاک، آلودگی منابع آب و هوا، بیابان‌زایی و بهره‌برداری بی‌رویه از منابع طبیعی، از جمله مهم‌ترین

چالش‌هایی هستند که پایداری نظام‌های اجتماعی و بوم‌شناختی را با تهدیدهای جدی مواجه کرده‌اند و فقط به عنوان یک پدیده جهانی نیست (Rampedi & Ifegbesan, 2022). این مسائل نشان داده‌اند که تبیین و مدیریت بحران‌های محیط‌زیستی صرفاً با رویکردهای فنی و زیست‌شناختی امکان‌پذیر نیست، بلکه شناخت عوامل اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و نهادی نیز ضرورتی

اجتناب‌ناپذیر است (هانینگن، ۱۳۹۳؛ اروین، ۱۳۹۴). در گذشته، محیط‌زیست بیشتر به‌عنوان بستری طبیعی برای فعالیت‌های انسانی تلقی می‌شد و توسعه اقتصادی، افزایش تولید و بهره‌برداری از منابع طبیعی، مهم‌ترین شاخص‌های پیشرفت جوامع به شمار می‌رفت. با گسترش انقلاب صنعتی، رشد سریع جمعیت، توسعه شهرنشینی و افزایش مصرف منابع، آثار زیست‌محیطی این روندها به تدریج آشکار شد و روشن گردید که الگوهای رایج توسعه، ظرفیت‌های اکولوژیکی زمین را با محدودیت‌های جدی مواجه ساخته‌اند. در نتیجه، از دهه‌های پایانی قرن بیستم، محیط‌زیست از یک موضوع صرفاً طبیعی به یکی از مهم‌ترین مسائل اجتماعی و توسعه‌ای تبدیل شد و زمینه شکل‌گیری حوزه‌های میان‌رشته‌ای، به‌ویژه جامعه‌شناسی محیط‌زیست، فراهم آمد (ساتن، ۱۳۹۲؛ هانینگن، ۱۳۹۳).

جامعه‌شناسی محیط‌زیست بر این فرض استوار است که رابطه انسان و طبیعت، رابطه‌ای دوسویه و پویا است؛ به‌گونه‌ای که همان‌گونه که فعالیت‌های انسانی بر ساختار و کارکرد اکوسیستم‌ها اثر می‌گذارد، تغییرات محیطی نیز بر سازمان اجتماعی، اقتصاد، فرهنگ، سلامت و کیفیت زندگی انسان‌ها تأثیرگذار است. از این منظر، بحران‌های محیط‌زیستی نه پدیده‌هایی صرفاً طبیعی، بلکه بازتابی از شیوه‌های تولید، الگوهای مصرف، ساختارهای قدرت، نظام‌های اقتصادی، ارزش‌های فرهنگی و سیاست‌های توسعه هستند. از این‌رو، مطالعه مسائل محیط‌زیستی بدون توجه به زمینه‌های اجتماعی و نهادی، تصویری ناقص از واقعیت ارائه خواهد کرد (هانینگن، ۱۳۹۳).

گرچه بطور کلی شکل‌گیری جامعه‌شناسی محیط‌زیست به‌عنوان شاخه‌ای مستقل به نیمه دوم قرن بیستم بازمی‌گردد، اما بسیاری از مبانی نظری آن را می‌توان در آثار اندیشمندان کلاسیک علوم اجتماعی جست‌وجو کرد. متفکرانی مانند هابز، لاک، روسو، مالتوس، داروین، دورکیم، وبر و مارکس، هر یک از منظری خاص به رابطه انسان، جامعه و طبیعت پرداخته‌اند و مفاهیمی همچون مالکیت، توسعه، جمعیت، عقلانیت، تقسیم کار، سرمایه‌داری و بهره‌برداری از منابع را مطرح کرده‌اند. هرچند این اندیشمندان به‌طور مستقیم درباره جامعه‌شناسی محیط‌زیست نظریه‌پردازی نکرده‌اند، اما آثار

آنان زمینه‌های فکری لازم را برای ظهور این حوزه علمی فراهم ساخته است. در ادامه این روند، با تشدید بحران‌های زیست‌محیطی، نظریه‌پردازان معاصر تلاش کردند چارچوب‌هایی جامع‌تر برای تحلیل مسائل محیط‌زیستی ارائه کنند. پارادایم نوین زیست‌محیطی، نظریه چرخ تولید، جامعه مخاطره‌آمیز، مدرنیته بازاندیشانه و نوسازی بوم‌شناختی، از جمله مهم‌ترین رویکردهایی هستند که هر یک از زاویه‌ای متفاوت، به تبیین نقش ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در شکل‌گیری بحران‌های محیط‌زیستی پرداخته‌اند. این نظریه‌ها نشان می‌دهند که حل مسائل محیط‌زیستی مستلزم اصلاح الگوهای توسعه، ارتقای حکمرانی، تقویت مشارکت اجتماعی و بازنگری در رابطه انسان و طبیعت است.

با وجود گسترش مطالعات نظری در این حوزه، هنوز نیاز به مرور و تحلیل منسجم اندیشه‌های شکل‌دهنده جامعه‌شناسی محیط‌زیست احساس می‌شود؛ زیرا بسیاری از پژوهش‌ها فقط به معرفی نظریه‌ها پرداخته و ارتباط منطقی میان دیدگاه‌های کلاسیک و معاصر را کمتر مورد توجه قرار داده‌اند. از این‌رو، این پژوهش با رویکردی مروری - تحلیلی، به بررسی سیر تحول اندیشه‌های جامعه‌شناسی محیط‌زیست از دیدگاه صاحب‌نظران کلاسیک تا نظریه‌پردازان معاصر می‌پردازد و می‌کوشد ضمن تبیین اشتراک‌ها و تفاوت‌های دیدگاه‌ها، نقش هر یک را در شکل‌گیری ادبیات نظری این حوزه روشن سازد. همچنین تلاش می‌شود نشان داده شود که چگونه این اندیشه‌ها می‌توانند در فهم مسائل محیط‌زیستی و تقویت رویکردهای توسعه پایدار، به‌ویژه در مدیریت منابع طبیعی و سیاست‌گذاری محیط‌زیست کشور، مورد استفاده قرار گیرند.

۲- خاستگاه و شکل‌گیری جامعه‌شناسی محیط‌زیست

جامعه‌شناسی محیط‌زیست یکی از شاخه‌های نوظهور علوم اجتماعی است که در واکنش به گسترش بحران‌های زیست‌محیطی و ناکارآمدی رویکردهای فنی و زیست‌شناختی صرف در تبیین این بحران‌ها شکل گرفت. اگرچه ارتباط میان انسان و طبیعت از دیرباز مورد توجه اندیشمندان علوم اجتماعی و طبیعی بوده است، اما تا دهه‌های پایانی قرن

بیستم، محیط‌زیست در نظریه‌های جامعه‌شناختی جایگاه مستقلی نداشت و بیشتر به‌عنوان بستری برای فعالیت‌های انسانی یا عاملی بیرونی در نظر گرفته می‌شد. با افزایش پیامدهای صنعتی‌شدن، رشد شتابان شهرنشینی، توسعه فناوری، افزایش مصرف منابع طبیعی و بروز بحران‌های گسترده زیست‌محیطی، ضرورت مطالعه تعامل متقابل میان جامعه و محیط‌زیست بیش از پیش آشکار شد و زمینه شکل‌گیری جامعه‌شناسی محیط‌زیست به‌عنوان حوزه‌ای مستقل فراهم گردید (هانینگن، ۱۳۹۳؛ ساتن، ۱۳۹۲). در نخستین مراحل شکل‌گیری این حوزه، بسیاری از جامعه‌شناسان بر این باور بودند که نظریه‌های کلاسیک جامعه‌شناسی بیش از اندازه بر ابعاد اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی متمرکز بوده و نقش محیط‌زیست را در تبیین پدیده‌های اجتماعی نادیده گرفته‌اند. این رویکرد که بعدها با عنوان پارادایم معافیت انسانی شناخته شد، بر این فرض استوار بود که انسان به واسطه توانایی‌های شناختی، پیشرفت فناوری و سازمان اجتماعی، از محدودیت‌های طبیعت فراتر رفته و قادر است بر موانع محیطی غلبه کند. بر اساس این نگرش، توسعه علمی و فناوری می‌توانست پاسخگوی تمامی چالش‌های ناشی از کمبود منابع یا تخریب محیط‌زیست باشد و از این‌رو، ظرفیت‌های اکولوژیکی زمین کمتر مورد توجه قرار می‌گرفت. با آشکار شدن پیامدهای منفی توسعه صنعتی، این نگرش با انتقادهای گسترده‌ای روبه‌رو شد. افزایش آلودگی‌های زیست‌محیطی، کاهش منابع آب شیرین، نابودی جنگل‌ها، فرسایش خاک، کاهش تنوع زیستی و وقوع بحران‌های جهانی مانند تغییر اقلیم، نشان داد که توسعه اقتصادی بدون توجه به محدودیت‌های بوم‌شناختی، پیامدهای جبران‌ناپذیری برای جوامع انسانی و نظام‌های طبیعی به همراه دارد. این شرایط موجب شد که جامعه‌شناسان به بازنگری در مبانی نظری خود بپردازند و محیط‌زیست را به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اساسی تحلیل‌های اجتماعی وارد ادبیات جامعه‌شناسی کنند (اروین، ۱۳۹۴؛ هانینگن، ۱۳۹۳). در چنین بستری، جامعه‌شناسی محیط‌زیست با هدف تبیین رابطه دوسویه میان جامعه و محیط‌زیست شکل گرفت. این حوزه بر این اصل تأکید دارد که فعالیت‌های انسانی، ساختارهای اقتصادی، نظام‌های سیاسی، ارزش‌های فرهنگی و الگوهای مصرف، بر وضعیت

محیط‌زیست اثر می‌گذارند و در مقابل، تغییرات محیطی نیز بر سازمان اجتماعی، امنیت غذایی، سلامت عمومی، کیفیت زندگی، الگوهای معیشتی و توسعه اقتصادی تأثیرگذار هستند. از این منظر، بحران‌های محیط‌زیستی فقط پدیده‌هایی طبیعی نیستند، بلکه پیامد تعامل پیچیده میان فرآیندهای اجتماعی و بوم‌شناختی محسوب می‌شوند (ساتن، ۱۳۹۲).

یکی از ویژگی‌های مهم جامعه‌شناسی محیط‌زیست، ماهیت میان‌رشته‌ای آن است. این حوزه با بهره‌گیری از مفاهیم جامعه‌شناسی، بوم‌شناسی، اقتصاد، جغرافیا، علوم سیاسی، مدیریت، برنامه‌ریزی و مطالعات توسعه، تلاش می‌کند تصویری جامع از علل و پیامدهای مسائل محیط‌زیستی ارائه دهد. در این چارچوب، مفاهیمی مانند توسعه پایدار، عدالت زیست‌محیطی، سرمایه اجتماعی، مشارکت مردمی، حکمرانی محیط‌زیست و مسئولیت بین‌نسلی به محورهای اصلی پژوهش تبدیل شده‌اند؛ زیرا حل بحران‌های محیط‌زیستی مستلزم درک هم‌زمان ابعاد طبیعی و اجتماعی این مسائل است (هانینگن، ۱۳۹۳).

تحول جامعه‌شناسی محیط‌زیست را می‌توان در سه مرحله کلی تبیین کرد. مرحله نخست، دوره شکل‌گیری مبانی نظری است که ریشه در اندیشه‌های کلاسیک درباره رابطه انسان و طبیعت دارد. مرحله دوم، دوره تثبیت این حوزه در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ است که با طرح پارادایم نوین زیست‌محیطی، محیط‌زیست به یکی از موضوعات اصلی جامعه‌شناسی تبدیل شد. مرحله سوم نیز دوره گسترش نظریه‌های معاصر است که در آن موضوعاتی همچون مخاطرات جهانی، حکمرانی محیط‌زیست، نوسازی بوم‌شناختی، عدالت زیست‌محیطی و توسعه پایدار به کانون مطالعات این حوزه راه یافتند. این روند نشان می‌دهد که جامعه‌شناسی محیط‌زیست از یک حوزه محدود مطالعاتی به یکی از مهم‌ترین عرصه‌های پژوهش‌های میان‌رشته‌ای در علوم اجتماعی تبدیل شده است.

برآیند این تحولات آن است که جامعه‌شناسی محیط‌زیست، محیط طبیعی را نه عاملی بیرونی، بلکه بخشی جدایی‌ناپذیر از نظام اجتماعی می‌داند. از این‌رو، تحلیل مسائل محیط‌زیستی بدون توجه به ساختارهای اجتماعی، نهادهای اقتصادی، فرهنگ، ارزش‌ها و سیاست‌های عمومی، تحلیلی ناقص خواهد بود. این تحول نظری، زمینه را برای شکل‌گیری

دیدگاه‌های نوین درباره توسعه پایدار و مدیریت مشارکتی منابع طبیعی فراهم ساخته و نقش علوم اجتماعی را در فهم و حل بحران‌های محیط‌زیستی به‌طور چشمگیری افزایش داده است.

۳- اندیشه‌های کلاسیک و بنیان‌های نظری جامعه‌شناسی محیط زیست

اگرچه جامعه‌شناسی محیط‌زیست یطور کلی به‌عنوان شاخه‌ای مستقل از علوم اجتماعی در دهه‌های پایانی قرن بیستم شکل گرفت، اما مبانی نظری آن را باید در آثار اندیشمندان کلاسیک جست‌وجو کرد. متفکران کلاسیک به‌طور مستقیم درباره مسائل محیط‌زیستی نظریه‌پردازی نکرده‌اند، اما دیدگاه آنان درباره ماهیت انسان، رابطه جامعه و طبیعت، توسعه، مالکیت، رشد جمعیت، عقلانیت، تقسیم کار و مناسبات اقتصادی، بنیان‌های فکری بسیاری از نظریه‌های معاصر جامعه‌شناسی محیط‌زیست را فراهم کرده است. بررسی این اندیشه‌ها نشان می‌دهد که نگاه به طبیعت در طول تاریخ اندیشه اجتماعی، از نگرش انسان‌محور به‌تدریج به سوی رویکردهای بوم‌محور تحول یافته است (هانینگن، ۱۳۹۳؛ ساتن، ۱۳۹۲). در زیر به اندیشه‌های مهمترین صاحب‌نظران این حوزه اشاره می‌شود.

۱-۳- توماس هابز؛ طبیعت در خدمت نظم اجتماعی

توماس هابز با طرح نظریه وضع طبیعی و قرارداد اجتماعی، طبیعت را فضایی می‌دانست که در آن انسان برای بقا ناگزیر از رقابت و منازعه است. از دیدگاه وی، انسان موجودی منفعت‌جو است و بدون وجود اقتدار سیاسی، جامعه در وضعیت بی‌ثباتی و تعارض قرار می‌گیرد. هرچند هابز بطور مستقیم درباره محیط‌زیست سخن نگفته است، اما برداشت او از طبیعت، زمینه‌ساز شکل‌گیری نگرشی شد که طبیعت را بطور عمده منبعی برای تأمین نیازهای انسان تلقی می‌کند. از منظر جامعه‌شناسی محیط‌زیست، این رویکرد بیانگر غلبه نگاه انسان‌محور بر طبیعت است؛ نگرشی که در دوران توسعه صنعتی، بهره‌برداری گسترده از منابع طبیعی را توجیه کرد. با وجود این، تأکید هابز بر نقش حکومت در برقراری نظم اجتماعی، امروزه در مباحث حکمرانی محیط‌زیست نیز قابل توجه است؛ زیرا حفاظت از منابع طبیعی بدون وجود نهادهای

کارآمد، قوانین مؤثر و نظارت عمومی امکان‌پذیر نخواهد بود (هانینگن، ۱۳۹۳).

۲-۳- جان لاک؛ مالکیت و بهره‌برداری از منابع طبیعی

جان لاک با تأکید بر حق مالکیت، استدلال می‌کرد که انسان از طریق کار، حق بهره‌برداری از طبیعت و منابع آن را به دست می‌آورد. از نظر وی، طبیعت زمانی ارزشمند می‌شود که با فعالیت انسانی به ثروت و رفاه تبدیل گردد. این دیدگاه نقش مهمی در شکل‌گیری مبانی فکری اقتصاد بازار و توسعه سرمایه‌داری ایفا کرد.

از دیدگاه جامعه‌شناسی محیط‌زیست، نظریه لاک اگرچه موجب تقویت انگیزه تولید و توسعه اقتصادی شد، اما در عمل به بهره‌برداری گسترده از منابع طبیعی نیز مشروعیت بخشید. در شرایط کنونی، بسیاری از بحران‌های محیط‌زیستی نشان می‌دهند که حق مالکیت باید با مسئولیت اجتماعی و الزامات حفاظت از محیط‌زیست همراه باشد. از این‌رو، نظریه‌های معاصر تلاش کرده‌اند میان حقوق مالکیت، منافع عمومی و پایداری محیط‌زیستی تعادل برقرار کنند (هانینگن، ۱۳۹۳؛ اروین، ۱۳۹۴).

۳-۳- ژان ژاک روسو؛ بازگشت به هماهنگی با طبیعت

روسو برخلاف هابز و لاک، منشأ بسیاری از نابرابری‌های اجتماعی و تخریب طبیعت را در گسترش مالکیت خصوصی و فاصله گرفتن انسان از زندگی طبیعی می‌دانست. او معتقد بود که انسان در وضعیت طبیعی، هماهنگی بیشتری با محیط پیرامون خود دارد و توسعه نامتوازن تمدن، زمینه‌ساز سلطه بر طبیعت و افزایش نابرابری‌ها شده است. تحلیل دیدگاه روسو نشان می‌دهد که بسیاری از مفاهیم امروزی مانند حفاظت از محیط‌زیست، ساده‌زیستی، مصرف مسئولانه و عدالت زیست‌محیطی، ریشه‌هایی در اندیشه او دارند. هرچند راهکارهای روسو با پیچیدگی جوامع معاصر سازگار نیست، اما نقد وی بر توسعه بی‌رویه و سلطه انسان بر طبیعت همچنان در مباحث جامعه‌شناسی محیط‌زیست جایگاه قابل توجهی دارد (هانینگن، ۱۳۹۳).

۳-۴- توماس رابرت مالتوس؛ محدودیت منابع و رشد

جمعیت

مالتوس نخستین اندیشمندی بود که رابطه میان رشد جمعیت و ظرفیت منابع طبیعی را به صورت منظم مورد بررسی قرار داد. وی استدلال می کرد که جمعیت با آهنگی بیشتر از تولید مواد غذایی افزایش می یابد و در صورت نبود کنترل، جامعه با کمبود منابع، فقر و بحران های معیشتی مواجه خواهد شد. اگرچه بسیاری از پیش بینی های مالتوس به دلیل پیشرفت فناوری و افزایش بهره وری کشاورزی تحقق نیافت، اما اصل توجه او به محدودیت منابع طبیعی همچنان یکی از مباحث بنیادی جامعه شناسی محیط زیست محسوب می شود. امروزه موضوعاتی مانند ظرفیت برد اکوسیستم، امنیت غذایی، مصرف پایدار و مدیریت منابع طبیعی، بازتابی از همان دغدغه های هستند که مالتوس بیش از دو قرن پیش مطرح کرده بود. از این منظر، اهمیت اندیشه او نه در پیش بینی های جمعیتی، بلکه در تأکید بر محدودیت های زیست محیطی توسعه انسانی است (هانینگ، ۱۳۹۳؛ ساتن، ۱۳۹۲).

بررسی اندیشه های کلاسیک جامعه شناسی محیط زیستی نشان می دهد که هر یک از این اندیشمندان، از زاویه ای متفاوت به رابطه انسان و طبیعت نگریسته اند. هابز بر نقش دولت و نظم اجتماعی، لاک بر مالکیت و بهره برداری از منابع، روسو بر هماهنگی انسان با طبیعت و مالتوس بر محدودیت منابع طبیعی تأکید کرده اند. هر چند این دیدگاه ها پیش از شکل گیری جامعه شناسی محیط زیست مطرح شده اند، اما مبانی نظری ارزشمندی را برای نظریه پردازان معاصر فراهم ساخته اند. در واقع، بسیاری از مباحث کنونی درباره توسعه پایدار، عدالت زیست محیطی، حکمرانی منابع طبیعی و مدیریت پایدار سرزمین را می توان ادامه منطقی این اندیشه های کلاسیک دانست. از سوی دیگر تبیین نظریه ها هم در این زمینه نشان می دهد که هر یک از این متفکران، اگرچه از منظرهای متفاوت به جامعه نگریسته اند، اما مفاهیمی را مطرح کرده اند که امروزه در جامعه شناسی محیط زیست جایگاه بنیادی دارند. در ادامه به برخی از مهمترین اندیشه ها در قالب نظریه اشاره می شود.

۳-۵- چارلز داروین؛ سازگاری، تکامل و تعامل انسان با

محیط

چارلز داروین با ارائه نظریه تکامل از طریق انتخاب طبیعی، یکی از تأثیرگذارترین چارچوب های نظری را برای فهم رابطه موجودات زنده و محیط ارائه کرد. هرچند نظریه وی در حوزه زیست شناسی شکل گرفت، اما مفاهیم اساسی آن، از جمله سازگاری، رقابت، انتخاب طبیعی و وابستگی موجودات زنده به شرایط محیطی، بعدها در بسیاری از مطالعات اجتماعی و محیط زیستی مورد استفاده قرار گرفت. از این منظر، محیط نه صرفاً بستری برای فعالیت انسان، بلکه عاملی تعیین کننده در استمرار حیات و تحول جوامع انسانی تلقی می شود (هانینگ، ۱۳۹۳). در جامعه شناسی محیط زیست، اهمیت اندیشه داروین بیش از آنکه به کاربرد مستقیم نظریه تکامل مربوط باشد، در تأکید بر وابستگی متقابل انسان و محیط طبیعی است. این دیدگاه نشان می دهد که هرگونه تغییر گسترده در ساختارهای بوم شناختی، توان سازگاری جوامع انسانی را نیز تحت تأثیر قرار می دهد. امروزه مباحثی مانند تاب آوری اجتماعی، سازگاری با تغییر اقلیم و مدیریت مخاطرات محیط زیستی، تا حدی بر همین منطق استوار هستند. البته باید توجه داشت که تعمیم مستقیم مفاهیم زیستی به جوامع انسانی، زمینه شکل گیری رویکردهایی مانند داروینیسم اجتماعی را نیز فراهم کرد که بعدها با نقدهای جدی جامعه شناسان روبه رو شد.

۳-۶- امیل دورکیم؛ انسجام اجتماعی و مسئولیت

جمعی در قبال محیط زیست

دورکیم جامعه را نظامی مبتنی بر همبستگی، هنجارها و ارزش های مشترک می دانست. از دیدگاه وی، دوام هر جامعه در گرو وجود قواعد و نهادهایی است که رفتار افراد را تنظیم کرده و از گسترش بی نظمی جلوگیری می کنند. هرچند محیط زیست موضوع مستقیمی در آثار او نیست، اما مفهوم وجدان جمعی و نقش هنجارهای اجتماعی در هدایت رفتارها، از مباحث بنیادین جامعه شناسی محیط زیست به شمار می رود. از منظر جامعه شناسی محیط زیست، حفاظت از منابع طبیعی زمانی تحقق می یابد که ارزش ها و هنجارهای زیست محیطی در جامعه نهادینه شوند. اگر احترام به طبیعت،

صرفه‌جویی در مصرف منابع و مسئولیت‌پذیری محیط‌زیستی به بخشی از فرهنگ عمومی تبدیل شود، رفتارهای فردی نیز در جهت حفاظت از محیط‌زیست تغییر خواهد کرد. به همین دلیل، بسیاری از برنامه‌های آموزش محیط‌زیست، مشارکت اجتماعی و توسعه پایدار، بر تقویت سرمایه اجتماعی و هنجارهای جمعی تأکید دارند (ساتن، ۱۳۹۲؛ هانیگن، ۱۳۹۳).

۷-۳- ماکس وبر؛ عقلانیت، بوروکراسی و پیامدهای توسعه مدرن

ماکس وبر با تحلیل فرایند عقلانی‌شدن جوامع، نشان داد که توسعه مدرن با گسترش سازمان‌های بوروکراتیک، محاسبه‌گری اقتصادی و سلطه عقلانیت ابزاری همراه است. از نظر وی، عقلانیت جدید اگرچه موجب افزایش کارایی و رشد اقتصادی شده است، اما می‌تواند انسان را در «قفس آهنین» سازمان‌های رسمی و منطق اقتصادی گرفتار سازد. جامعه‌شناسی محیط‌زیست از این دیدگاه برای تحلیل بسیاری از بحران‌های معاصر استفاده می‌کند. هنگامی که تصمیم‌گیری‌های توسعه‌ای صرفاً بر شاخص‌های اقتصادی استوار باشند و ارزش‌های اجتماعی و بوم‌شناختی نادیده گرفته شوند، تخریب محیط‌زیست به یکی از پیامدهای اجتناب‌ناپذیر توسعه تبدیل می‌شود. بنابراین، نقد وبر بر عقلانیت ابزاری، یکی از مهم‌ترین مبانی نظری برای بازاندیشی در سیاست‌های توسعه و ضرورت تلفیق ملاحظات محیط‌زیستی با برنامه‌ریزی اقتصادی به شمار می‌رود (هانیگن، ۱۳۹۳).

۸-۳- کارل مارکس؛ سرمایه‌داری و بحران‌های محیط‌زیستی

کارل مارکس رابطه انسان و طبیعت را در چارچوب مناسبات تولید و ساختار اقتصادی تحلیل می‌کند. از دیدگاه وی، طبیعت یکی از پایه‌های اساسی تولید است، اما نظام سرمایه‌داری با تأکید بر انباشت سرمایه و سودآوری، به بهره‌برداری بی‌رویه از نیروی کار و منابع طبیعی می‌انجامد. در نتیجه، رابطه متعادل میان جامعه و طبیعت دچار گسست می‌شود. این تحلیل، بعدها الهام‌بخش بسیاری از نظریه‌های جامعه‌شناسی محیط‌زیست، به‌ویژه نظریه «چرخ تولید» شد.

بر اساس این رویکرد، افزایش مستمر تولید و مصرف در نظام‌های اقتصادی، فشار روزافزونی بر منابع طبیعی وارد می‌کند و موجب تشدید آلودگی، تخریب اکوسیستم‌ها و کاهش ظرفیت‌های بوم‌شناختی می‌شود. از این منظر، بحران‌های محیط‌زیستی را نمی‌توان صرفاً پیامد رشد جمعیت یا پیشرفت فناوری دانست، بلکه باید آن‌ها را نتیجه ساختارهای اقتصادی، الگوهای تولید و مناسبات قدرت نیز تلقی کرد (هانیگن، ۱۳۹۳؛ اروین، ۱۳۹۴). در عین حال، برخی صاحب‌نظران معتقدند که تحلیل مارکس بیش از اندازه بر عوامل اقتصادی تأکید دارد و نقش فرهنگ، آموزش، مشارکت اجتماعی و سیاست‌گذاری عمومی را کمتر مورد توجه قرار می‌دهد. با وجود این، بسیاری از مباحث امروزی درباره عدالت زیست‌محیطی، نابرابری در دسترسی به منابع طبیعی و توزیع نامتوازن پیامدهای آلودگی، همچنان از اندیشه‌های مارکس تأثیر پذیرفته‌اند.

۴- نظریه‌های معاصر جامعه‌شناسی محیط‌زیست

گسترش بحران‌های زیست‌محیطی در نیمه دوم قرن بیستم، از جمله آلودگی‌های گسترده، کاهش منابع طبیعی، افزایش مخاطرات فناوری، تغییرات اقلیمی و ناپایداری الگوهای توسعه، سبب شد جامعه‌شناسان در بسیاری از پیش‌فرض‌های نظری خود تجدیدنظر کنند. تا پیش از این دوره، محیط‌زیست در جامعه‌شناسی بطور عمده متغیری بیرونی تلقی می‌شد، اما تشدید بحران‌های جهانی نشان داد که مسائل محیط‌زیستی را نمی‌توان مستقل از ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی تحلیل کرد. در نتیجه، نسل جدیدی از نظریه‌های جامعه‌شناسی محیط‌زیست شکل گرفت که تلاش کردند رابطه متقابل جامعه و طبیعت را در قالب چارچوب‌های نظری منسجم تبیین کنند (هانیگن، ۱۳۹۳؛ ساتن، ۱۳۹۲).

۴-۱- پارادایم نوین زیست‌محیطی؛ دانلپ و کاتن

یکی از مهم‌ترین تحولات نظری در جامعه‌شناسی محیط‌زیست، ارائه پارادایم نوین زیست‌محیطی (New Ecological Paradigm) توسط دانلپ و کاتن بود. این نظریه در واکنش به نگرش سنتی جامعه‌شناسی شکل گرفت و اختلاف اساسی با پارادایم‌های اجتماعی غالب داشت (Salehi،

2010) که انسان را موجودی مستقل از محدودیت‌های طبیعی می‌داند. دانلپ و کاتن استدلال کردند که انسان نیز همانند سایر موجودات زنده بخشی از نظام بوم‌شناختی است و فعالیت‌های اجتماعی همواره تحت تأثیر ظرفیت‌ها و محدودیت‌های محیط طبیعی قرار دارند (هانینگن، ۱۳۹۳). بر اساس این دیدگاه، توسعه اقتصادی، رشد جمعیت، صنعتی‌شدن و مصرف منابع طبیعی باید در چارچوب ظرفیت برد اکوسیستم‌ها تحلیل شوند. در این رویکرد، طبیعت صرفاً منبعی برای تولید نیست، بلکه سرمایه‌ای حیاتی برای تداوم زندگی اجتماعی محسوب می‌شود. اهمیت پارادایم نوین زیست‌محیطی در آن است که برای نخستین بار، محیط‌زیست را از حاشیه مباحث جامعه‌شناسی به متن تحلیل‌های اجتماعی وارد کرد و زمینه تحول نظری این رشته را فراهم ساخت. با وجود اهمیت فراوان این نظریه، برخی پژوهشگران معتقدند که پارادایم نوین زیست‌محیطی بیشتر بر جنبه‌های نظری تأکید دارد و درباره سازوکارهای اجرایی تحقق توسعه پایدار توضیح کافی ارائه نمی‌دهد. با این حال، این نظریه همچنان یکی از مهم‌ترین مبانی مطالعات جامعه‌شناسی محیط‌زیست به شمار می‌رود.

۴-۲. نظریه چرخ تولید؛ آشنایبرگ

آشنایبرگ با ارائه نظریه چرخ تولید (Treadmill of Production) رابطه میان نظام سرمایه‌داری، رشد اقتصادی و تخریب محیط‌زیست را تحلیل کرد. از دیدگاه وی، اقتصادهای مدرن برای حفظ رشد اقتصادی، ناگزیر به افزایش مداوم تولید، مصرف و استخراج منابع طبیعی هستند. این چرخه، اگرچه موجب افزایش تولید ناخالص داخلی و اشتغال می‌شود، اما هم‌زمان فشار روزافزونی بر محیط‌زیست وارد کرده و ظرفیت بازسازی اکوسیستم‌ها را کاهش می‌دهد (هانینگن، ۱۳۹۳).

آشنایبرگ معتقد است که رقابت اقتصادی، دولت‌ها و بنگاه‌های اقتصادی را به افزایش تولید و بهره‌برداری بیشتر از منابع طبیعی سوق می‌دهد. در چنین شرایطی، ملاحظات محیط‌زیستی اغلب در برابر اهداف اقتصادی در اولویت پایین‌تری قرار می‌گیرند. از این منظر، بسیاری از بحران‌های زیست‌محیطی نه نتیجه خطاهای فردی، بلکه پیامد ساختارهای اقتصادی و الگوهای توسعه هستند. نقطه قوت این

نظریه، تبیین نقش ساختارهای اقتصادی در تخریب محیط‌زیست است؛ اما منتقدان معتقدند که این دیدگاه نقش فناوری‌های نوین، نوآوری‌های سبز، اصلاح سیاست‌های عمومی و مشارکت اجتماعی را کمتر مورد توجه قرار می‌دهد.

۴-۳. جامعه مخاطره‌آمیز؛ اولریش بک

اولریش بک با طرح نظریه جامعه مخاطره‌آمیز نشان داد که مخاطرات محیط‌زیستی در عصر مدرن، برخلاف گذشته، بطور عمده محصول فعالیت‌های انسانی هستند و انسان در جامعه مخاطره آمیزی زیست می‌کند که چالش‌های محیط زیستی به طبقه اجتماعی آنها بستگی دارد (Irwin, 2001). مخاطراتی مانند آلودگی‌های صنعتی، حوادث هسته‌ای، تغییرات اقلیمی، کاهش تنوع زیستی و آلودگی‌های شیمیایی، پیامدهای ناخواسته توسعه علمی و فناوری محسوب می‌شوند (هانینگن، ۱۳۹۳). به اعتقاد بک، ویژگی اصلی مخاطرات جدید، جهانی بودن، پیچیدگی و دشواری کنترل آنهاست. برخلاف مخاطرات طبیعی، بسیاری از مخاطرات کنونی مرزهای جغرافیایی نمی‌شناسند و آثار آنها نسل‌های آینده را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. از این‌رو، مدیریت این مخاطرات مستلزم همکاری دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی، نهادهای مدنی و مشارکت فعال شهروندان است. اهمیت نظریه بک در آن است که محیط‌زیست را به یکی از مهم‌ترین ابعاد امنیت انسانی تبدیل می‌کند. در این چارچوب، حفاظت از محیط‌زیست نه تنها یک ضرورت اکولوژیکی، بلکه پیش‌شرط توسعه، سلامت عمومی و ثبات اجتماعی محسوب می‌شود.

۴-۴. مدرنیته بازاندیشانه؛ آنتونی گیدنز

گیدنز معتقد است که جوامع معاصر وارد مرحله‌ای از مدرنیته شده‌اند که در آن، پیامدهای توسعه به موضوع بازاندیشی مستمر تبدیل شده است. به باور او، بسیاری از بحران‌های محیط‌زیستی حاصل تصمیم‌هایی هستند که در گذشته با هدف توسعه و رفاه اتخاذ شده‌اند، اما اکنون پیامدهای منفی آنها آشکار شده است (هانینگن، ۱۳۹۳). گیدنز مشکلات زیست‌محیطی جهانی مانند گرم شدن زمین را محصول توسعه لجام‌گسیخته سرمایه‌داری صنعتی و فرآیند جهانی‌شدن می‌داند که مرزهای ملی را درنور دیده است. بر اساس این

دیدگاه، توسعه پایدار تنها در صورتی تحقق می‌یابد که سیاست‌گذاری‌ها بر پایه یادگیری مستمر، مشارکت ذی‌نفعان، شفافیت اطلاعات و بازنگری در تصمیم‌های گذشته انجام شود. از این منظر، مدیریت محیط‌زیست فرآیندی پویا است و نیازمند سازگاری مداوم با شرایط جدید خواهد بود.

۴-۴- نوسازی بوم‌شناختی؛ آرتور مول

نظریه نوسازی بوم‌شناختی، برخلاف دیدگاه‌های بدبینانه نسبت به توسعه صنعتی، بر این باور است که فناوری، نوآوری، اصلاح سیاست‌های عمومی و مشارکت بخش خصوصی می‌توانند به کاهش فشار بر محیط‌زیست کمک کنند. مول معتقد است که توسعه اقتصادی و حفاظت از محیط‌زیست الزاماً در تعارض با یکدیگر نیستند و با اصلاح ساختارهای تولید، ارتقای بهره‌وری منابع، توسعه فناوری‌های پاک و تقویت حکمرانی محیط‌زیست می‌توان میان رشد اقتصادی و پایداری بوم‌شناختی تعادل برقرار کرد. این نظریه به‌ویژه در سیاست‌گذاری‌های محیط‌زیستی کشورهای توسعه‌یافته تأثیرگذار بوده است. با این حال، برخی پژوهشگران معتقدند که اجرای موفق آن نیازمند ظرفیت نهادی، فناوری پیشرفته و سرمایه‌گذاری گسترده است و در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، تحقق کامل آن با محدودیت‌هایی روبه‌رو است. جمع‌بندی نظریه‌ها و اندیشه‌های کلاسیک معاصر جامعه‌شناسی محیط‌زیست نشان می‌دهد که بحران‌های زیست‌محیطی را نمی‌توان فقط با عوامل طبیعی یا راهکارهای فنی تبیین و مدیریت کرد. وجه مشترک این نظریه‌ها، تأکید بر پیوند میان محیط‌زیست، ساختارهای اقتصادی، نظام‌های سیاسی، فرهنگ، فناوری و رفتارهای اجتماعی است. در حالی که پارادایم نوین زیست‌محیطی بر وابستگی انسان به نظام‌های طبیعی تأکید می‌کند، نظریه چرخ تولید ریشه بحران‌ها را در ساختارهای اقتصادی می‌داند، نظریه جامعه مخاطره‌آمیز بر پیامدهای ناخواسته توسعه فناوری تمرکز دارد، مدرنیته بازاندیشانه بر ضرورت اصلاح مستمر سیاست‌ها تأکید می‌کند و نوسازی بوم‌شناختی امکان هم‌زیستی توسعه اقتصادی و حفاظت از محیط‌زیست را مطرح می‌سازد. مجموعه این دیدگاه‌ها، چارچوب نظری جامعی برای تحلیل مسائل محیط‌زیستی معاصر فراهم کرده و بنیان نظری بسیاری از

سیاست‌های توسعه پایدار را شکل داده‌اند. در جدول (۱) تحلیل تطبیقی اندیشه‌های صاحب‌نظران جامعه‌شناسی محیط‌زیست نشان داده می‌شود.

جدول ۱- تحلیل تطبیقی اندیشه‌ها و نظریه‌های صاحب‌نظران معاصر و کلاسیک جامعه‌شناسی محیط‌زیست

صاحب‌نظر	مفهوم محوری	دیدگاه نسبت به رابطه انسان و محیط‌زیست	نقاط قوت	محدودیت‌ها	دلالت برای جامعه‌شناسی محیط‌زیست
هایز	نظم اجتماعی و قرارداد اجتماعی	طبیعت بستری برای بقا و تأمین نیازهای انسان است.	تأکید بر نقش دولت در مدیریت منابع عمومی	غلبه نگرش انسان‌محور و بی‌توجهی به محدودیت‌های بوم‌شناختی	اهمیت حکمرانی و تنظیم‌گری در حفاظت از محیط‌زیست
لاک	مالکیت و کار	طبیعت از طریق کار انسانی ارزش اقتصادی می‌یابد.	تبیین رابطه مالکیت و توسعه	غفلت از پیامدهای بهره‌برداری بی‌رویه	ضرورت تلفیق حقوق مالکیت با مسئولیت محیط‌زیستی
روسو	بازگشت به طبیعت	همانگی انسان و طبیعت شرط سلامت جامعه است.	نقد توسعه نامتوازن و سلطه بر طبیعت	ارائه راهکارهای محدود برای جوامع صنعتی	مبنای نظری عدالت زیست‌محیطی و توسعه پایدار
مالتوس	رشد جمعیت و محدودیت منابع	ظرفیت منابع طبیعی محدود است.	توجه به ظرفیت برد محیط‌زیست	کم‌توجهی به نقش فناوری و نوآوری	پایه نظری مباحث امنیت غذایی و بهره‌برداری پایدار
داروین	تکامل و سازگاری	بقای انسان وابسته به سازگاری با محیط است.	تبیین وابستگی انسان به نظام‌های طبیعی	امکان برداشت‌های تقلیل‌گرایانه زیستی	مبنای نظری تاب‌آوری اجتماعی و سازگاری با تغییرات محیطی
دورکیم	هنجارها و انسجام اجتماعی	حفاظت از محیط‌زیست نیازمند هنجارها و ارزش‌های جمعی است.	تبیین نقش فرهنگ و سرمایه اجتماعی	توجه اندک به عوامل اقتصادی	مبنای آموزش و فرهنگ‌سازی محیط‌زیستی
وبر	عقلانیت و بوروکراسی	توسعه عقلانی می‌تواند به سلطه بر طبیعت بینجامد.	نقد عقلانیت ابزاری	ارائه نکردن راهکارهای اجرایی	مبنای نقد توسعه ناپایدار
مارکس	سرمایه‌داری و تولید	تخریب محیط‌زیست محصول مناسبات تولید است.	تحلیل ساختاری بحران‌های محیط‌زیستی	کم‌توجهی به نقش فرهنگ و فناوری	پایه نظری اقتصاد سیاسی محیط‌زیست
دالپ و کاتن	پارادایم نوین زیست‌محیطی	انسان بخشی از اکوسیستم است.	ورود محیط‌زیست به متن جامعه‌شناسی	چارچوب نسبتاً کلی	نقطه آغاز جامعه‌شناسی محیط‌زیست نوین
اشنایبرگ	چرخ تولید	رشد اقتصادی عامل فشار بر محیط‌زیست است.	تبیین رابطه اقتصاد و تخریب محیط‌زیست	کم‌توجهی به ظرفیت اصلاحات نهادی	تحلیل اقتصاد سیاسی بحران‌های محیط‌زیستی
بک	جامعه مخاطره‌آمیز	مخاطرات محیط‌زیستی محصول مدرنیته هستند.	تبیین جهانی‌شدن مخاطرات	محدود بودن راهکارهای اجرایی	تحلیل مخاطرات جهانی محیط‌زیست
گیدنز	مدرنیته بازاندیشانه	مدیریت محیط‌زیست نیازمند بازنگری مستمر است.	تأکید بر یادگیری و سیاست‌گذاری تطبیقی	کمتر پرداختن به نابرابری‌های اقتصادی	مبنای حکمرانی تطبیقی محیط‌زیست

۵- نتیجه‌گیری

مرور و تحلیل اندیشه‌های صاحب‌نظران جامعه‌شناسی محیط‌زیست نشان داد که این حوزه علمی، حاصل تحول

تدریجی نگرش به رابطه انسان و طبیعت است. اندیشمندان کلاسیک، هرچند محیط‌زیست را موضوع مستقلی برای مطالعه قرار ندادند، اما مفاهیمی مانند مالکیت، رشد جمعیت، عقلانیت، تقسیم کار، مناسبات تولید و نظم اجتماعی را مطرح کردند که بعدها بنیان نظری بسیاری از رویکردهای محیط‌زیستی شد. در ادامه، نظریه‌پردازان معاصر با نقد پارادایم انسان‌محور، محیط‌زیست را به یکی از مؤلفه‌های اصلی تحلیل جامعه‌شناختی تبدیل کردند و نشان دادند که بحران‌های زیست‌محیطی پیامد تعامل پیچیده عوامل اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، فناورانه و نهادی هستند. تحلیل تطبیقی نظریه‌ها نشان داد که هیچ رویکردی به‌تنهایی قادر به تبیین همه ابعاد مسائل محیط‌زیستی نیست (جدول ۱). نظریه‌های اقتصاد سیاسی، مخاطره، پارادایم نوین زیست‌محیطی، مدرنیته بازنایشانه و نوسازی بوم‌شناختی، هر یک بخشی از واقعیت را توضیح می‌دهند. از این رو، بهره‌گیری از رویکردی تلفیقی که ظرفیت‌های این نظریه‌ها را در کنار یکدیگر به کار گیرد، می‌تواند چارچوب مناسب‌تری برای تحلیل مسائل محیط‌زیستی و تدوین سیاست‌های توسعه پایدار فراهم آورد. مرور سیر تحول اندیشه‌های جامعه‌شناسی محیط‌زیست نیز نشان می‌دهد که این حوزه علمی از یک نگاه انسان‌محور به طبیعت، به تدریج به سوی نگرشی نظام‌مند، تعاملی و بوم‌محور حرکت کرده است.

یکی از تفاوت‌های اساسی میان دیدگاه‌های کلاسیک و معاصر، در نحوه تبیین رابطه انسان و طبیعت است. در بسیاری از نظریه‌های کلاسیک، طبیعت بطور عمده به‌عنوان منبعی برای تأمین نیازهای انسان یا بستری برای فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی در نظر گرفته می‌شود. هرچند در اندیشه روسو و تا حدودی مالتوس نشانه‌هایی از توجه به محدودیت‌های طبیعی مشاهده می‌شود، اما در مجموع، محیط‌زیست هنوز جایگاه مستقلی در تحلیل‌های جامعه‌شناختی ندارد. در مقابل، نظریه‌های معاصر بر این اصل استوارند که جامعه و محیط‌زیست اجزای یک نظام واحد هستند و هرگونه تغییر در یکی از این دو، پیامدهایی مستقیم یا غیرمستقیم برای دیگری به همراه خواهد داشت. از منظر روش‌شناختی نیز تفاوت‌های قابل توجهی میان این دو جریان فکری وجود دارد. اندیشمندان کلاسیک بیشتر به تبیین

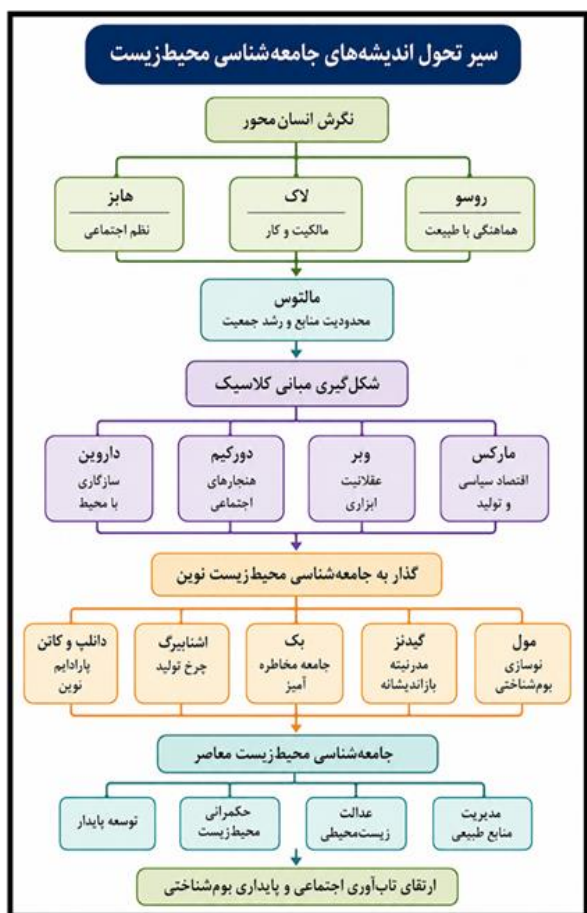
مفاهیم بنیادین جامعه، دولت، اقتصاد و نظم اجتماعی پرداخته‌اند و محیط‌زیست در آثار آنان حضوری غیرمستقیم دارد. در مقابل، نظریه‌پردازان معاصر با استفاده از رویکردهای میان‌رشته‌ای، مفاهیم بوم‌شناسی، اقتصاد سیاسی، حکمرانی، مخاطره، توسعه پایدار و عدالت زیست‌محیطی را در چارچوب تحلیل‌های جامعه‌شناختی ادغام کرده‌اند. این تحول سبب شده است که جامعه‌شناسی محیط‌زیست بتواند در تبیین مسائل پیچیده‌ای همچون تغییرات اقلیمی، بحران آب، کاهش تنوع زیستی، آلودگی‌های صنعتی و نابرابری‌های محیط‌زیستی نقش مؤثرتری ایفا کند. با وجود تفاوت‌های نظری، میان اندیشه‌های کلاسیک و معاصر نوعی پیوستگی نیز مشاهده می‌شود. برای نمونه، نگرانی مالتوس درباره محدودیت منابع، در نظریه‌های جدید ظرفیت برد اکولوژیک و توسعه پایدار بازتاب یافته است. نقد مارکس بر پیامدهای نظام سرمایه‌داری، در نظریه چرخ تولید اشنایبرگ ادامه پیدا می‌کند. همچنین تحلیل وبر درباره عقلانیت ابزاری، در نظریه جامعه مخاطره‌آمیز بک و مدرنیته بازنایشانه گیدنز، به‌صورت نقد پیامدهای توسعه فناورانه و ضرورت بازنگری در سیاست‌های توسعه مطرح می‌شود. این پیوستگی نشان می‌دهد که نظریه‌های معاصر، گسستی کامل از اندیشه‌های کلاسیک نیستند، بلکه بازخوانی و بازتفسیر آن‌ها در پرتو مسائل نوظهور محیط‌زیستی هستند. از سوی دیگر، بررسی انتقادی نظریه‌های معاصر نیز نشان می‌دهد که هیچ‌یک از آن‌ها به‌تنهایی قادر به تبیین همه ابعاد بحران‌های محیط‌زیستی نیستند. پارادایم نوین زیست‌محیطی نقش مهمی در تغییر نگاه جامعه‌شناسی به محیط‌زیست ایفا کرده، اما کمتر به سازوکارهای اجرایی تغییرات نهادی می‌پردازد. نظریه چرخ تولید، ریشه‌های اقتصادی تخریب محیط‌زیست را به‌خوبی توضیح می‌دهد، ولی ظرفیت نوآوری‌های فناورانه و اصلاح سیاست‌های عمومی را کمتر مورد توجه قرار می‌دهد. نظریه جامعه مخاطره‌آمیز، جهانی شدن مخاطرات محیط‌زیستی را تبیین می‌کند، اما راهبردهای عملی برای کاهش این مخاطرات را به‌طور محدود مطرح می‌سازد. در مقابل، نظریه نوسازی بوم‌شناختی بر نقش فناوری و اصلاح ساختارهای تولید تأکید دارد، اما موفقیت آن به وجود نهادهای کارآمد،

سرمایه‌گذاری، ظرفیت حکمرانی و مشارکت ذی‌نفعان وابسته است.

نکته قابل تأمل آن است که اغلب این نظریه‌ها در بستر کشورهای صنعتی شکل گرفته‌اند؛ از این‌رو، کاربرد مستقیم آن‌ها در کشورهای در حال توسعه، بدون توجه به تفاوت‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نهادی، ممکن است با محدودیت‌هایی همراه باشد. در کشورهایی مانند ایران، چالش‌هایی نظیر کمبود منابع آب، فرسایش خاک، تغییر کاربری اراضی، تخریب جنگل‌ها و مراتع، آلودگی هوا و پیامدهای تغییر اقلیم، علاوه بر عوامل جهانی، از ساختارهای حکمرانی، سیاست‌های توسعه، الگوهای بهره‌برداری از منابع و ویژگی‌های اجتماعی و فرهنگی نیز تأثیر می‌پذیرند. بنابراین، تحلیل این مسائل نیازمند بهره‌گیری از رویکردی تلفیقی است که بتواند هم‌زمان ابعاد بوم‌شناختی، اقتصادی، نهادی و اجتماعی را در بر گیرد. بر پایه این تحلیل، می‌توان نتیجه گرفت که آینده جامعه‌شناسی محیط‌زیست در گرو توسعه چارچوب‌های نظری تلفیقی است؛ چارچوب‌هایی که ضمن بهره‌گیری از میراث اندیشمندان کلاسیک، ظرفیت‌های نظریه‌های معاصر را نیز با شرایط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جوامع مختلف تطبیق دهند. چنین رویکردی می‌تواند زمینه‌ساز ارائه راهکارهای واقع‌بینانه‌تر برای مدیریت منابع طبیعی، تقویت حکمرانی محیط‌زیست، افزایش مشارکت اجتماعی و تحقق توسعه پایدار باشد و نقش جامعه‌شناسی محیط‌زیست را از سطح تبیین نظری به عرصه سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری ارتقا دهد.

از منظر این پژوهش، جامعه‌شناسی محیط‌زیست دیگر فقط یک شاخه تخصصی علوم اجتماعی نیست، بلکه چارچوبی نظری برای فهم و مدیریت مسائل پیچیده‌ای همچون تغییر اقلیم، بحران آب، فرسایش خاک، تخریب جنگل‌ها و مراتع، کاهش تنوع زیستی و نابرابری‌های محیط‌زیستی به شمار می‌آید. این ویژگی، جایگاه جامعه‌شناسی محیط‌زیست را در سیاست‌گذاری عمومی، مدیریت منابع طبیعی و برنامه‌ریزی توسعه بیش از گذشته برجسته می‌سازد. بر این اساس چارچوب پیشنهادی و تجربی این پژوهش در نگاره (۱) ارائه می‌شود که روند تکامل اندیشه‌های جامعه‌شناسی محیط‌زیست، از دیدگاه‌های کلاسیک تا نظریه‌های معاصر را نشان می‌دهد.

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، اندیشمندان کلاسیک با طرح مفاهیمی همچون نظم اجتماعی، مالکیت، رشد جمعیت، عقلانیت و مناسبات تولید، بنیان‌های نظری این حوزه را فراهم کردند. در ادامه، نظریه‌پردازان معاصر با عبور از رویکرد انسان‌محور و تأکید بر تعامل متقابل جامعه و محیط‌زیست، چارچوب‌های نظری جدیدی مانند پارادایم نوین زیست‌محیطی، نظریه چرخ تولید، جامعه مخاطره‌آمیز، مدرنیته بازاندیشانه و نوسازی بوم‌شناختی را توسعه دادند. برآیند این تحول، شکل‌گیری رویکردی تلفیقی در جامعه‌شناسی محیط‌زیست است که توسعه پایدار، حکمرانی محیط‌زیست، عدالت زیست‌محیطی و مدیریت پایدار منابع طبیعی را به‌عنوان مهم‌ترین پیامدهای نظری و کاربردی خود دنبال می‌کند.



نگاره ۱- چارچوب تجربی پژوهش

۶- پیشنهادهای کاربردی

بر اساس آنچه در این پژوهش تبیین گردید، پیشنهادهای زیر ارائه می‌شود.

- سیاست‌گذاری‌های محیط‌زیستی کشور بر مبنای رویکردهای تلفیقی جامعه‌شناسی محیط‌زیست و علوم بوم‌شناختی تدوین شوند.

- آموزش مفاهیم جامعه‌شناسی محیط‌زیست در برنامه‌های دانشگاهی، به‌ویژه در رشته‌های منابع طبیعی، کشاورزی، محیط‌زیست و علوم اجتماعی، تقویت گردد.

- در مدیریت منابع طبیعی، علاوه بر راهکارهای فنی، به عوامل اجتماعی، فرهنگی، نهادی و مشارکت جوامع محلی توجه بیشتری صورت پذیرد.

- شاخص‌های سرمایه اجتماعی، اعتماد عمومی و مشارکت مردمی به‌عنوان مؤلفه‌های کلیدی حکمرانی محیط‌زیست در سیاست‌های ملی بیش از پیش مورد استفاده قرار گیرند.

- مطالعات آینده با بهره‌گیری از رویکردهای میان‌رشته‌ای، امکان تلفیق نظریه‌های جامعه‌شناسی محیط‌زیست با اقتصاد محیط‌زیست، علوم رفتاری، سیاست‌گذاری عمومی و مدیریت منابع طبیعی را بررسی کنند.

- پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آتی به آزمون تجربی نظریه‌های جامعه‌شناسی محیط‌زیست در شرایط ایران و تحلیل نقش متغیرهای فرهنگی، نهادی و اجتماعی در موفقیت سیاست‌های حفاظت از منابع طبیعی بپردازند.

منابع

اروین، آلن. (۱۳۹۴). جامعه‌شناسی محیط زیست (ص. صالحی، مترجم). انتشارات دانشگاه مازندران. (اثر اصلی منتشر شده در ۲۰۰۱)

ساتن، فیلیپ دبلیو. (۱۳۹۲). درآمدی بر جامعه‌شناسی محیط زیست (ص. صالحی، مترجم). سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی.

هانینگن، جان. (۱۳۹۳). جامعه‌شناسی محیط زیست (ص. صالحی، مترجم). انتشارات سمت.

Irwin, A. (2001). *Sociology and the environment: A critical introduction to society, nature and knowledge*. Polity Press.

Rampedi, I.T. and Ifegbesan, A.P. (2022). Understanding the Determinants of Pro-Environmental Behavior among South Africans: Evidence from a Structural Equation Model. *Sustainability*, 14(2), 3218: 1-14.

<https://doi.org/10.3390/su14063218>.

Salehi, S. (2010). *People and the environment: A study of environmental attitudes and behaviour in Iran*. LAP Lambert Academic Publishing.



The evolution of environmental sociological thought: An analytical review of classical and contemporary perspectives

Maryam Tabatabaei Mavahebi^{1*}, Mohammad Reza Hosseini¹, Gholamreza Tajbakhsh¹

1. Department of Social Sciences, Faculty of Humanities, Ayatollah Borujerdi University, Borujerd, Iran.

Article information

Keywords:

Social ecology, Sustainable development, Environmental sociology; Environmental governance; New ecological paradigm (NEP); Environmental justice.



Maryam Tabatabaei Mavahebi

(Corresponding author)

Email: marytbm61@gmail.com

Abstract

Contemporary environmental crises, including climate change, natural resource degradation, biodiversity loss, water, soil, and air pollution, unsustainable resource exploitation, and ecosystem degradation, are not merely natural or global phenomena. Rather, they demonstrate that explaining and managing these challenges cannot rely solely on the natural sciences and technical solutions. In this context, environmental sociology, as an emerging field within the social sciences, plays a significant role in examining the reciprocal relationship between society and the environment and explaining the social, cultural, economic, and political dimensions of environmental problems. This study aims to provide an analytical review of the evolution of environmental sociological thought and to examine the perspectives of leading scholars from classical foundations to contemporary theoretical approaches. The research adopts a review-analytical methodology based on the systematic examination and critical analysis of authoritative academic sources. Accordingly, the contributions of major thinkers are analyzed regarding their conceptualization of the human-nature relationship, theoretical foundations, similarities, differences, and roles in shaping environmental sociology. The findings indicate that the field has evolved from predominantly anthropocentric perspectives toward ecocentric approaches, providing a comprehensive framework for understanding the social origins of environmental crises. Furthermore, environmental challenges arise less from the inherent limitations of nature than from the interaction of social structures, development paradigms, economic systems, cultural values, governance arrangements, and human behavior. Consequently, achieving sustainable development requires integrating ecological knowledge with sociological analysis, strengthening public participation, transforming production and consumption patterns, and establishing effective environmental governance for present and future generations worldwide.